

نیست. سلیمانی هر چند به دغدغه‌های مادرانه هم می‌پردازد اما او که تجربه روزنامه‌نگاری را هم دارد، بیش از هر چیز تلاش می‌کند نشان دهد ارتکاب جنایت چگونه و در چه مسیری پیش می‌رود و به سرانجام می‌رسد. تنهایی و افسردگی درونی که این سال‌ها در جامعه غرب به عنوان معضل‌های مهم جامعه از آنها یاد شده، شخصیت اصلی کتاب یعنی پرستار بچه‌ها را به همین نقطه می‌رساند.

بیان قطره‌چکانی اطلاعات

پایان همان اول کار توی مشیت ماست، اگر خواننده حرفه‌ای باشیم و دنبال درک چیزی بیشتر از آغاز و پایان داستان، زود از فصل اول می‌گذریم و می‌رویم سراغ این که بینیم چه اتفاقی افتاده است. نویسنده اما حواسش هست. او خیلی حساب شده و آرام به ما اطلاعات می‌دهد و می‌خواهد همراه با او به درون شخصیت‌های داستان برویم، آنها را بشناسیم و درگیرشان شویم. او تا واسط روایت خود ماجرای آشنایی و واکاوی شخصیت‌ها را آرام پیش می‌برد و مخاطب را دنبال خود می‌کشد. مدام این سؤال و خواسته پرنرنگ‌تر می‌شود که پس کی قرار است لوئیز خودش را به ما نشان دهد، آن قاتل عصبی درونش را که می‌تواند دست به جنایت بزند. کم‌کم با او آشنایی شویم و انگیزه‌ها، دردها و ترس‌هایش را ردیابی می‌کنیم.

نوشتن میانه قوی برای اثر داستانی واقعا کار ساده‌ای نیست. سلیمانی میانه‌ای پرو پیمان دارد و با هوشمندی پیش می‌رود. نویسنده روان‌شناس خوبی است و می‌تواند شخصیت‌هایش را با ویژگی‌های سازنده و همین‌هم‌تاثیر پرنرنگ بر مخاطب می‌گذارد. از طرف دیگر می‌توان این اثر را در رده رمان‌های پلیسی هم به حساب آورد، چرا که روند وقوع یک جنایت را بررسی می‌کند، هر چند که برخلاف اغلب این رمان‌ها دنبال قاتل نمی‌گردد اما روند شکل‌گیری یک جنایت را موشکافانه به ما نشان می‌دهد. از این نکته هم نمی‌توان گذشت که رمان اثری اجتماعی هم محسوب می‌شود. لوئیز، پرستار بچه‌جانی داستان مادر جامعه‌تنها می‌ماند به یک قاتل بدل می‌شود و در مواجهه با از دست دادن، آنچه می‌خواهد را معدوم می‌کند. آن هم در جامعه‌ای که روزانه مادران بسیاری فرزند خود را به دست پرستاران بچه‌می‌سپارند و به محل کارشان می‌روند. آیا همه پرستارها قاتل از کار درمی‌آیند؟ مسلماً نه اما آیا می‌شود به همین سادگی هم به آدم‌ها اعتماد کرد؟ گذشته از اینها اما خواننده در پایان علاوه بر همه سؤال‌ها و درگیری‌هایش می‌ماند با لوئیز و تنهایی‌اش. آیا او و مسیر دشواری که طی کرده بود، می‌تواند مخاطب را با حس دل‌سوزی درگیر نکند؟ آیا می‌تواند او را در برابر جنایاتی که رخ می‌دهد با این سؤال مهم روبه‌رو نکند که یعنی چه اتفاقی افتاده؟ و او چه مسیری را طی کرده که به یک جانی بدل شده است....

آگهی استخدام

شرکت تولید زیور آلات در شهرک شکوهیه
جهت تکمیل پرسنل خود تعدادی نیروی ساده خانم و آقا
استخدام می‌نماید.
تلفن ۰۲۵۳۹۱۷۲۶۵ واتساپ ۰۹۰۵۳۶۷۲۹۳۲

برگ سبز وستد کمپانی و کلیه اسناد ام وی ام هاج یک
S 110 مدل ۱۳۹۶ رنگ سفید روغنی شماره موتور
MVM371FBHG006754 شماره
شاسی NATEBAPM7H1006096
شماره پلاک ۵۴۳۳۳-ایران ۱۰ به‌نام بهاره
نوزاد صدق مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

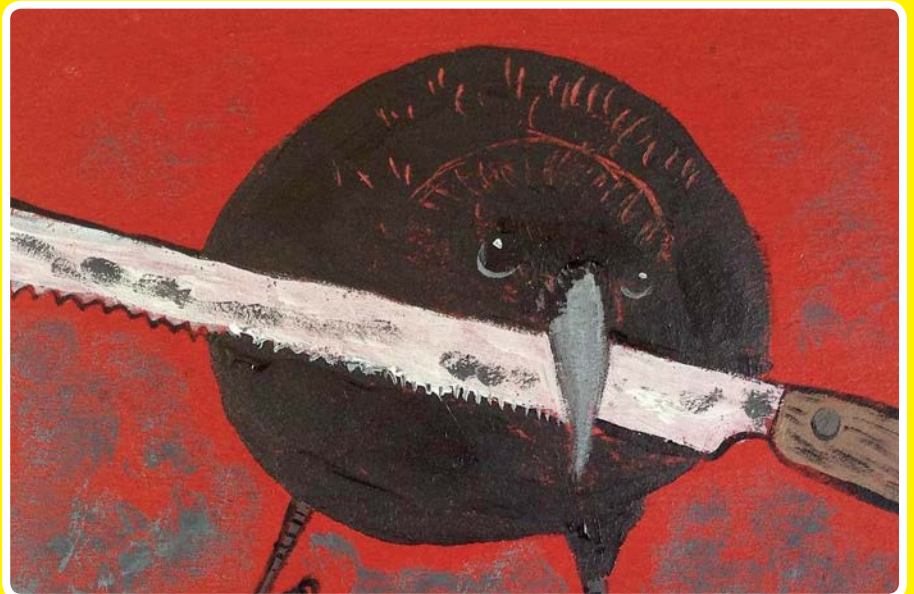
شناسنامه خودرو پژو پارس مدل ۱۳۸۸ به
رنگ خاکستری متالیک به شماره انتظامی
ایران ۱۳-۳۱۶۹۷ شماره موتور 12488088509
شماره شاسی NAAN01CA69E840265 به‌نام
رقیه نازنگی فرد مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب زهرا لطفی شیخانی فرزند
علی به شماره شناسنامه ۱۹۱ صادره از لاهیجان مقطع
تحصیلی کارشناسی رشته تربیت بدنی و علوم ورزشی
صادر از دانشکده علوم به شماره ۱۲۲۵۱۴۰ مفقود گردیده و
فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را
به دانشکده علوم سیستان و بلوچستان ارسال نماید.

شناسنامه خودرو پژو ۲۰۶ مدل ۱۳۸۶ به
رنگ خاکستری متالیک به شماره انتظامی
ایران ۱۳-۴۴۲۴۸۶ شماره موتور 14186015423
شماره شاسی 21512203 به‌نام راحله آذری
مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

«لالایی» نوشته لیلا سلیمانی دست شما را می‌گیرد
و قدم به قدم با یک جانی همراهِتان می‌کند

جنایت با کارد آشپزخانه



نویسنده:

لیلا سلیمانی

مترجم:

ابوالفضل ا...دادی

انتشارات:

نگاه

۲۰۰ صفحه

۱۴۰۰ تومان

در جهان اغلب از این کار سر باز زده و شیوه‌های دیگری برای روایت‌شان انتخاب کرده‌اند.

در میان نویسندگان جوان‌تر لیلا سلیمانی، نویسنده فرانسوی مراکشی تبار جسورانه چنین کاری را انجام می‌دهد. هر چند نه به اندازه ناباکوف موجز اما بسیار تاثیرگذار این کار را انجام می‌دهد. او در همان یکی دو صفحه اول کتابش «لالایی» که برنده جایزه کنگور ۲۰۱۶ است، به ما نشان می‌دهد زنی بچه‌ها را با چاقو در وان حمام خانه کشته است. او خیلی ساده اما دلخراش تعریف می‌کند این اتفاق چطور رخ داده و بعد بی‌نهایت پرسش در برابر ما قرار می‌دهد. یعنی چه اتفاقی افتاده؟ چرا یک نفر باید دو تا بچه را، دو موجود بی‌گناه را با ضربه‌های چاقو از پا بپندارد.

همین شوک، مخاطب را با خود می‌کشاند تا پایان کتاب. نویسنده به خوبی نشان می‌دهد ترس از تنهایی چگونه انسان را دیوانه می‌کند. او لوئیز را آرام آرام و کامل معرفی می‌کند، پرستار بچه‌ای که در یک خانه مشغول کار شده و عاشق بچه‌هایی است که مراقبت‌شان را به عهده دارد. اما وقتی احساس ترس می‌کند و می‌بیند کم‌کم خانواده به وجودش نیازی ندارند و بچه‌ها از آب و گل درآمده‌اند ترس از تنهایی و ناامنی او را به دیوی بدل می‌کند که می‌تواند هر چیزی را ویران کند و اول از همه آنچه را که بیش از همه دوست دارد و در معرض از دست دادنش قرار گرفته است.

از آنجاکه نویسنده داستان هم‌زن است، احتمالاً این تصور را پیدا کنید که با یک روایت مادرانه زنانه روبه‌روید اما این طور

نویسنده‌های شجاع کم نیستند، آنها که بی‌هیچ ترس در همان سطرهای اول، تا آخر کار را برای مخاطب می‌گویند اما طوری شوکه‌اش می‌کنند که دنبال کلمه‌ها راه برود و دنبال کشف راز و رمزهای آنها باشد. حتماً می‌دانید از چه حرف می‌زنیم از چیزی شبیه کاری که ولادیمیر ناباکوف در چند سطر اول کتاب خنده در تاریکی انجام می‌دهد و بی‌هیچ ترسی روایتش را این‌طور آغاز می‌کند:

«روزی روزگاری در شهر برلین آلمان مردی زندگی می‌کرد به نام آلبینوس. او متمول و محترم و خوشبخت بود؛ یک روز همسرش را به خاطر دختری جوان ترک کرد؛ عشق ورزید؛ مورد بی‌مهری قرار گرفت؛ و زندگی‌اش در بدبختی و فلاکت به پایان رسید. این کل داستان است و اگر در نقل آن لذت و منفعت مادی نبود همین‌جا رهایش می‌کردیم؛ گرچه چکیده زندگی انسان را می‌توان بر سنگ قبری پوشیده از خزه جاداد، اما نقل جزئیات همواره لطفی دیگر دارد....»

شروع توفانی

نوشتن شروع‌هایی که پایان را در خود دارد کار هر کسی نیست. می‌تواند شوک اولیه به مخاطب بدهد اما رادامه کشش لازم را برایش ایجاد نکرده و او را از دست بدهد. حالا اگر نویسنده بودید چقدر امکان‌ش بود سراغ چنین شروعی بروید؟ بله. حق باشماست، خیلی کم... همان‌طور که این همه نویسنده بزرگ



زینب مرتضایی‌فرد

نویسنده